

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن - المان

نازِ معشوق

برکت ، باز که را کرده شکارِ برکت
تلیفون زنگ زده و گشته نگارِ برکت
دیده در آئینه خود ، رُخِ پژمرده ما
اعتراضش ز گل و ، برگ و ، ز خارِ برکت
لین خود باز عوض کرده به چنگک بازی
چیلکش خورده گِره از جرِ تارِ برکت
قامتم نون شد و ، موی سرم ، نیز سفید
پاسُخ از پرسش ما ، کرده فرارِ برکت
ساده و صاف ، به کوچیه حسنِ چپ رفته
ز سوالاتی که گردیده حصارِ برکت
به مهارت ، ز خلیلانِ تلیفونگرِ حُسن
گله سر داده ، ز هر تار و متارِ برکت
عاشقی ، شکوه نماید اگر از معشوقه
آشِ خامش نپزد ، دیگِ بنجارِ برکت
خواندن و رقص و بغلگرمی و صحرا و جنون
(بستر) و (لیلی) و (مجنون) ، قطارِ برکت

شاید از خاطره، تلخ جنابش باشد
 که نوشته به من، آن تجربه دار. برکت
 (گنار) و (منگی) و (بناپیری) و (چینه) خه کوم
 (تلیفونی) سره (سوغات) وی د جار. برکت
 لیک، معشوقه اگر ناز کند، جا دارد
 به (تلیفون) و (چت) و (ایمل) کار. برکت
 لذت عشق، نه وصل و، نه بر معشوق است
 نه به (دیدار) و (ملاقات) و قرار. برکت
 عشق، آنست، که در آتش هجران، سوزی
 نه که هر لحظه چشی، بوس و کنار. برکت
 عشق، آنست، وفا را به جفا، عرضه کنی
 سر و جان، مفت ببازی، به قمار. برکت
 عشق، آنست، که پیمانته و ساغر شکنی
 تا که ناخورده شوی، مست و خمار. برکت
 مستی عشق، عجب عالمی دارد به خدا
 هر طرف در نظرم، شهر و دیار. برکت
 برکت! بهر خدا، پاسخی، بر پرسش ما
 ز سوالیکه شده، دلبر و یار. برکت
 اگر این بار، نگوئی ز معمای (خلیل)
 گله و شکوه، به قوم و به تبار. برکت
 «نعمت» این سفته ناچیز، ز اخلاص سرود
 تا شود چون گُل تدبیر، نثار. برکت

(16 جنوری 2009)